

فصل‌نامه علمی - پژوهشی عرفانیات در ادب فارسی

سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰

صفحات ۲۰۷-۱۸۰

منزل بصیرت عرفانی در واقعه کربلا

زهرة شعاعی^۱

چکیده

این پژوهش با استناد به کتب و منابع موجود با روش مروری و کتابخانه‌ای و نیز تحلیلی-توصیفی با هدف بررسی و تبیین ابعاد بصیرت عرفانی در حادثه کربلا به انجام رسید. همچنین در این راستا سعی شد با شرح ابعاد عرفان، معرفت و بصیرت مروری بر حادثه کربلا و رشادت‌ها و بصیرت‌ها داشته و این واقعه سنگین را از دیدگاه بزرگان و عرفا بازشناسی کرده و درس‌هایی را که از آن می‌توان گرفت در قالب این مقاله بیان نماییم. همچنین با آوردن نمونه‌هایی از بصیرت عینی در کربلا به ویژگی‌های اهل بصیرت و تمایز آن با یاران بی‌بصیرت در حرکت امام حسین^(ع) برسیم. لذا با توجه به مطالب عنوان شده دریافتیم که عرفان در واقع رسیدن به نور حق و دست شستن از خویش و فنای در ذات احدیت است. یکی از منازل عرفانی بصیرت است؛ بصیرت در کربلا از ویژگی‌های بارز شهیدان کربلا و نیز خون‌خواهان شهیدان کربلاست.

واژگان کلیدی: عرفان، بصیرت عرفانی، واقعه کربلا، امام حسین^(ع).

۱. استادیار گروه الهیات و معارف اسلامی، واحد همدان، دانشگاه آزاد اسلامی، همدان، ایران.

Zohreshoaei18@gmail.com

تاریخ پذیرش

۱۴۰۲/۸/۱۵

تاریخ دریافت

۱۴۰۲/۶/۱۰

۱- مقدمه

عرفا بر این باورند که عرفان پنج مرحله کلی دارد که عبارتند از: ۱- معرفت ۲- حرکت ۳- سرعت ۴- سبقت ۵- امامت و رهبری دیگر سالکان از این رو پیغمبر (ص) و امام (ع) بشری است همانند سایر افراد بشر می‌باشند که این مراحل کلی را پیموده‌اند.

ایشان مانند سایر افراد انسانی، با شناخت کامل بپا خواسته و سیر الی الله را آغاز می‌کند و در این سیر نهایت تلاش خود را می‌کند و بیشتر از دیگر بندگان به تکالیف و مقررات پایبندند، از این رو پیشوائی و راهبری دیگران به ایشان واگذار می‌گردد لذا گفتار ایشان، حرکت ایشان و حتی سکوت ایشان آموزنده و تعالی بخش است البته برخی از تلاشهای ایشان جلوه خاصی از بندگی و حرکت بسوی معشوق را دارد؛ از جمله این تلاش‌ها حرکت و حماسه سالار شهیدان حسین ابن علی (ع) می‌باشد که لبریز از عرفان و عشق به حضرت دوست است و می‌توان گفت تمامی منازل عرفانی در این حرکت به نمایش نهاده شده و راه بندگی و عشق‌ورزی به حق به بهترین شکل ممکن به تصویر کشیده شده است. حماسه‌ای که به شهادت تاریخ تکرارناپذیر است و باید راهنمای سالکان طریق حق قرار گیرد.

ابومخنف از قول عبدالله بن عمار در این باره می‌گوید: به خدا سوگند هرگز شکست خورده و مغلوبی را ندیده‌ام که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند و او چنان استوار و بدون ترس و با آرامش خاطر و با جرأت و باشهامت باشد (طبری، ۱۳۸۷: ۴۵۲). در این نوشتار به معنای عرفان و بصیرت که یکی از منازل عرفانی است در حماسه این امام عارف پرور اشاره می‌شود باشد که با پیروی از ایشان مسیر زندگی خود را تغییر دهیم.

۲- عرفان

۲-۱- عرفان در لغت

عرفان از عرف به معنای شناختن، باز شناختن و دانستن بعد از نادانی است. در کتاب لغت، عرفان علمی از علوم الهی نیز معرفی شده است: دهخدا می‌گوید: عرفان «نام علمی از علوم الهی است که موضوع آن شناخت حق و اسماء و صفات اوست. و

۱۸۲ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰
بالجمله راه و روشی را که اهل الله برای شناسائی حق انتخاب کرده‌اند عرفان می‌نامند»
(دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۳۵۹۲).

شناسایی حق به دو طریق امکان‌پذیر است؛ یکی از طریق استدلال از اثر به مؤثر که مخصوص علماء و حکماء است و دیگر از طریق تصفیه باطن و کشف و شهود که مخصوص انبیاء، اولیاء و عرفا است. عرفا معتقدند که برای رسیدن به حق و حقیقت باید مراحل را طی کرد تا نفس بتواند از این طریق بر طبق استعداد خود آگاهی حاصل کند و تفاوت آنها با حکما در این است که مبنای کار آنها براساس کشف و شهود است نه استدلال عقلی. در واقع عرفان معرفتی مبتنی بر حالتی روحانی است و توصیف‌ناپذیر می‌باشد، در آن حالت برای انسان این احساس به وجود می‌آید که ارتباطی مستقیم و بی‌واسطه با حق تعالی یافته است، البته این احساس حالتی روحانی و معنوی است، که قابل تعریف و توصیف نمی‌باشد؛ چرا که عارف ذات حق را نه با دلیل و استدلال، بلکه با ذوق و وجدان درک می‌نماید. لذا در چنین حالتی، عارف دارای حالی است که نمی‌تواند آن را بیان کند. پس کسی که بخواهد آن حالت را دریابد، باید به عرفان گراید و عارف شود (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۱۰).

نکته: به طور کلی می‌توان گفت که عرفان در لغت دارای دو مفهوم عام و خاص است:

اول- مفهوم عام: وقوف به دقائق و رموز چیزی است مقابل علم سطحی و قشری.

دوم- مفهوم خاص: یافتن حقایق اشیاء بطریق کشف و شهود (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۳۵۹۲).

۲-۲- عرفان در اصطلاح

برای عرفان اصطلاحی تعاریف متنوعی ارائه شد که به دو تعریف از آنها اشاره می‌شود:

الف- قیصری از عرفای بنام در رساله توحید و نبوت و ولایت می‌گوید: «عرفان عبارت

است از علم به حضرت حق سبحان از حیث اسماء و صفات و مظاهرش و علم به احوال مبدأ و معاد و به حقایق عالم و چگونگی بازگشت آن حقایق به حقیقت واحدی که همان

ذات احدی حق تعالی است و معرفت طریق سلوک و مجاهده برای رها ساختن نفس از تنگنای قید و بند جزئیات و پیوستن به مبدأ خویش و اتصاف وی به نعت اطلاق و کلیت» (قیصری، ۱۳۹۳: ۶).

معنای سخن او این است که عرفان شناخت پنج امر است؛

اول- عرفان شناخت خدا به تعبیر دیگر خداشناسی از جهت اسما و صفات و مظاهر است؛ یعنی خدا را نمی‌توان از جهت ذات و کنه شناخت، چون «عنقا شکار کس نشود» به عبارت دیگر ذهن ما نمی‌تواند خدا را صید کند و به ذات و به کنه حضرت حق برسد بلکه تنها قادر است خدا را از جهت اسماء و صفات و مظاهرش بشناسد مانند اینکه علم خدا، قدرت خدا، حیات خدا و مظاهر خدا یعنی ملائکه، انسان‌ها، حیوانات، نباتات، جمادات را بشناسد.

دوم- عرفان شناخت احوال مبداء و معاد است.

سوم- عرفان شناخت حقایق باطن عالم است؛ علوم دیگر مثل زیست شناسی، فیزیک و شیمی طبیعت را معرفی می‌کند، اما این علوم هیچ‌گاه حقایق عالم را نمی‌شناسانند. آنها سلول‌ها، گیاهان، ملکول‌ها را می‌شناسانند، که حقیقت عالم نیستند. اما عارف، حقایق عالم را می‌شناسد.

چهارم- شناخت رجوع حقائق کثیر به حقیقت واحده است؛ یعنی عرفان بیان می‌کند چگونه این حقایق به آن حقیقت واحده که ذات احدیت است رجوع می‌کند، به بیان دیگر ممکنات چطور به سمت خدا برگردانده می‌شوند.

پنجم- معرفت راه سیر و سلوک و جهاد درونی این شناخت برای این است که نفس ما، از مضیقه‌ها و تنگنای قیود جزئی رهایی پیدا کند؛ یعنی ما گرفتار دام‌های جزئی هستیم، قیودی و دام‌هایی مثل مال، مقام، همسر، فرزند و... این قیود ما را در تنگنا و مضیقه قرار دادند. این سلوک و مجاهدت برای این است که از این مضیقه‌ها رهایی پیدا کنیم. عرفان می‌خواهد انسان و نفس را از این مضیقه‌ها در بیاورد و نفس انسانی را به مبدأش که

خداست، اتصال دهد و این نفس را به نعت اطلاق و کلیت متصف کند. وقتی انسان از این تنگناها رها شد و به مبداء اتصال پیدا کرد، به نعت و صفت اطلاق متصف می‌شود. بنابراین محور اساسی در علم عرفان و معرفت، علم به خداوند متعال از حیث اسماء و صفات است و رهائی از تنگناها است.

ب- ابن سینا به عنوان یک فیلسوف مشایی، در نمط نهم اثر معروفش «الاشارات و التنبیها» در مورد عرفان چنین می‌گوید: «عرفان با جداسازی ذات از شواغل آغاز شده و با دست افشاندن به ماسوی، ادامه یافته با دست شستن از خویش و سرانجام با فدا و فنا کردن خویش و رسیدن به مقام جمع که جمع صفات حق است برای ذاتی که با صدق ارادت همراه است پیش رفته آنگاه با تخلُّق به اخلاق ربوبی، رسیدن به حقیقت واحد و سپس با «وقوف» به کمال می‌رسد...» پس «عرفان توجه مستمر درونی و انصراف فکری به طرف قدس جبروت به منظور تابش نور حق است.» (جوادی‌آملی، ۱۳۷۲: ۳۵).

رسیدن به چنین حالتی، آرزوی همه سالکان راه حق است. همت عالی آنان این است که همه حجاب‌های ظلمانی و نورانی عالم ملک و ملکوت را پشت سر نهند و با چشم دل، بدون واسطه، رخ زیبای یار را ببینند و خود را فدای او کنند.

این جان عاریت که به حافظ سپرده دوست

روزی رُخش ببینم و تسلیم وی کنم

در مناجات شعبانیه، که زمزمه همه امامان بوده است، آمده است:

«الهِی وَ الْحَقُّنِی بِنُورِ عِزِّكَ الْاَبْهَجِ فَاکُونِ لَکَ عَارِفًا وَ عَن سِوَاکَ مُنْحَرِفًا وَ مِنْکَ خَائِفًا مُرَاقِبًا یَا ذَا الْجَلَالِ وَ الْاِکْرَامِ.»

معبودا، مرا به نور گرانبقدر خویش رسان تا نسبت به تو عارف گردم و از جز تو رخ برتابم و از تو ترسم و فرمانت برم، ای دارنده جلالت و کرامت.»

۳- بصیرت

۳-۱- بصیرت در لغت

بصیرت واژه‌ای عربی است که در لغت به معنای علم، عبرت و حجت است (ابن منظور،

۱۳۷۵: ۶۵) و در فرهنگ قرآنی به معنای رؤیت قلبی و ادراک باطنی است (یوسف/ ۱۰۸؛ قیامت/ ۱۴؛ آل عمران/ ۱۳؛ نور/ ۴۴).

جمع بین این معانی هم ممکن است. حجت و علم را از آن جهت بصیرت گویند که نام سبب را بر مسبب نهادند. بصیرت، نوعی عبرت و عبور کردن از ظاهر به باطن است به این صورت که در اثر تفکر، نوری در قلب شخص ایجاد می‌شود که او در پرتو روشنایی آن نور، به حقیقت اشیاء پی می‌برد. همین معنا در شعر مولوی آمده است که:

چشم حس همچون کف دستت و بس نیست کف را بر همه او دست رس
چشم دریا دیگرسرست و کف دگر کف بهل وز دیده دریا نگر

(ابیات: ۱۲۸۰ - ۱۲۷۹)

۳-۲- بصیرت در اصطلاح حکما و عرفا

حکما بصیرت یا روشن بینی را قوه عقل نظری و قوه قدسی نامیده‌اند (عبدالرزاق القاشانی، ۱۳۷۰: ۳۷-۳).

نزد اهل معنا و عرفا، بصیرت نیرویی نهانی و قوه‌ای قلبی است که در شناخت حقایق تا عمق وجود و باطن ذات آن رسوخ می‌کند. شاه‌نعمت‌الله‌ولی و برخی از اهل معرفت می‌گویند: بصیرت قوه قلبی یا نیرویی باطنی است که به نور قدس روشن گردیده و از پرتو آن، صاحب بصیرت، حقایق و بواطن اشیا را در می‌یابد (شاه‌نعمت‌الله‌ولی، ۱۳۵۷: ۱۴).

توضیح: عارفان به دیده دیگری غیر چشم ظاهر باور دارند، که بصیرت نام دارد، این دیده پس از مجاهدات و ریاضات بسیار با عنایت الهی، در باطن سالک پدید می‌آید تا به وسیله آن بتواند عالم غیب و مظاهر آن را مشاهده و حقایق ازلی را ادراک کند (حسینی آملی، ۱۳۶۷: ۵۸۰-۵۷۹). همانطور که چشم سر بدون نور، قادر به رؤیت عالم حس و شهادت نیست، چشم باطن یا بصیرت نیز نمی‌تواند بدون انوار مخصوص خود، عالم غیب و عقول را مشاهده کند. از این انوار مانند نور تجلی، نور الهام، نور وحی و نور کشف به نور الله تعبیر شده است (همان). لذا صوفیان، کشف و شهود را، بدون بصیرت ناممکن می‌دانند (جامی، ۱۳۷۰: ۱۳۳).

لاهیجی بر این باور است که بسیاری از حقایق فقط با دیده دل، دیده می‌شود، مثل ادراک (شهودی) حق، و این غیر از طریق استدلال است (لاهیجی، ۱۳۸۱: ۶۶)، ادراک معانی و اسرار (عرفانی) جز به قوه بصیرت یا دیده دل میسر نمی‌شود، و از این‌رو طالب دیدار باید دیده‌ای غیر از دیده سر طلب کند (همان: ۴۳).

علامه جوادی می‌گوید: انسان با بصیرت ساحت جانش چنان نورانی می‌شود، که هم صحنه‌های خوبی را در خواب و بیداری می‌بیند، هم آهنگ‌های خوبی را می‌شنود، هم رایحه‌های دل‌انگیزی را استشمام می‌کند و هم لطیفه‌های فراوانی را لمس می‌نماید (جوادی‌آملی، ۱۳۹۷: ۱۳۲).

مولوی بصیرت و بینش را برتر از عقل و قیاس و روشنگری آن را بمراتب بیش از عقل و اعمال آن می‌داند (گوهرین، ۱۳۸۸: ۳۰۹). او می‌گوید:

جان شو و از راه جان، جان را شناس یار بینش شو نه فرزند قیاس

(مولوی، ۱۳۷۸: ۱۸۲)

خواجه عبدالله می‌گوید: بصیرت نیروئی است که سالک را از سرگردانی، تزلزل و تردید نجات می‌دهد و به او حالتی اطمینان بخش ارزانی می‌دارد، از دیدگاه ایشان بصیرت همان عقلی است که با نور قدس، منور و به شعاع هدایت الهی آراسته گشته است و از این‌رو در مشاهده خطا نمی‌کند و به دلیل و برهان نیاز ندارد، بلکه حق را، روشن و آشکار، می‌بیند و باطل را با خواری و ذلت نفی می‌کند. و از این‌رو، بصیرت، انسان را از حیرت و تشویش و تردید می‌رهاند و هر گونه شبهه‌ای را طرد می‌کند (انصاری، ۱۳۷۹: ۳۴۲-۳۳۶).

خواجه برای بصیرت سه درجه قائل است: ۱- بصیرت در دین؛ یعنی انسان در دین خود به مرحله‌ای برسد که احکام الهی را دارای منشأ یقینی است، آن چنان که اجرای اوامر الهی لذت بخش و نواهی آن نگران‌کننده باشد. ۲- انسان به مرحله‌ای برسد که هدایت‌ها و ضلالت‌ها، دادن‌ها و ندادن‌ها و تنگ دستی‌ها یا گشایش‌ها را عادلانه بداند. ۳- انسان به مرحله‌ای از بصیرت برسد که چشمه معرفت در درون او به جوشش در آید و اشارات را دریابد و فراست را برویاند.

به گفته عبدالرزاق کاشی در شرح منازل السائرین بصیرت عقل منور به نور قدس است که از دلیل و برهان بی‌نیاز است زیرا حق را بین و مکشوف می‌بیند و با نفی و طرد باطل، رهاکننده انسان از حیرت است. آخرین مرتبه از مراتب سه‌گانه آن سرچشمه معرفت و دریافت‌کننده اشارت و ظاهرکننده فراست است (همان).

عارفان واجد بینش و بصیرتی هستند که به آنها اجازه می‌دهد مسائلی را ببینند و درک و حس کنند که همگان قادر به آن نیستند. علی^(ع) در این باب می‌فرماید: «به راستی که پوشیده‌ها و پنهان‌ها برای اهل بینش نمودار شده» (نهج‌البلاغه: خطبه ۱۰۸). همچنین می‌فرماید: علی^(ع): «همانا بصیر، کسی است که بشنود و بیندیشد. چون نگاه کند و ببیند، از عبرت‌ها بهره‌گیرد، آن‌گاه راه روشنی را ببیند که در آن، از افتادن در پرتگاه‌ها به دور ماند» (همان: خطبه ۱۵۳). بنابراین انسان بی‌بصیرت کور است و نگاه دیده او را سود ندهد علی^(ع) می‌فرماید: «نگاه دیده سود ندهد آنجا که، چشم دل کور باشد». پیامبر^(ص) نیز می‌فرماید: «کور آن کس است که، دیده بصیرتش کور باشد» (متقی، ۱۳۷۸: ۱۲۲۰). علی^(ع) می‌فرماید: «کسی که فاقد بینش باشد، رأیش بی‌ارزش است» (غرر الحکم و درر الکلم: حکمت ۶۵۶۸).

ابن عربی، اهل بهشت را به چهار صنف تقسیم کرده: ۱. انبی؛ ۲. اولیا؛ یعنی کسانی که از روی بصیرت و بینه اتباع انبیا هستند؛ ۳. مؤمنان یعنی کسانی که انبیا را تصدیق می‌کنند؛ ۴. عالمان به توحید حق از طریق دلایل عقلی (الفتوحات المکیه/ ج ۵، ۱۳۹۶: ۷۳). به نظر او، شب زنده‌داری و ملازمت ذکر، دیده بصیرت را جلا می‌دهد (همان، ج ۴: ۲۵۹) و علم، رؤیت با بصیرت است و رؤیت با بصر، طریق حصول علم است (همان، ج ۱: ۱۹۸-۱۹۷).

حماسه‌سازان عارف کربلا آنچه را که دیگران در آینه نمی‌دیدند، در خشت خام می‌دیدند و بصیرت و عرفانشان پرده‌های زمین و زمان را درنوردیده بود و بر بام دنیا گام نهاده، چنین مقام ارجمندی را در پرتو همراهی با انسان کامل؛ یعنی حضرت اباعبدالله^(ع) به دست آورده بودند.

۳-۳- بصیرت در کربلا

از ویژگی‌های بارز شهیدان کربلا برخورداری از چنین صفتی است. حماسه آفرینان عاشورا، بی‌هدف و کورکورانه به کربلا نیامدند؛ بلکه آنان اهل بصیرت بوده، هم نسبت به درستی و حقانیت راه و رهبرشان، هم به اینکه وظیفه‌شان جهاد و یاری امام است، هم شناخت دشمن و حق و باطل. این در کلام و شعار و رجز امام و یاران شهیدش مشهود است.

حتی آگاهی امام حسین^(ع) از فرجام شهادت در این سفر و آگاهانیدن یاران و همراهان به پایان این قیام، نوعی داشتن بصیرت و دادن بصیرت است، تا انتخاب افراد، آگاهانه باشد. امام خود می‌دانست که شهید خواهد شد «مَا ارَانِي اَلَا مَقْتُولًا» (همان: ۸۷).

این سرنوشت خونین را به یاران خویش نیز خبر داد تا همراهی‌شان از روی بصیرت و آگاهی باشد. شب عاشورا در جمع یاران خویش فرمود: «اینان مرا خواهند کشت و همه کسانی را که پیش روی من جهاد می‌کنند. پس از غارت، خانواده مرا به اسارت خواهند برد. بیم آن دارم که شما از اینها (شهادت و اسارت) خبر نداشته باشید، یا بدانید ولی (از رفتن) شرم کنید. نیرنگ نزد ما خاندان حرام است. هرکس دوست ندارد با ما باشد، بازگردد...» (باقر العلوم، ۱۳۷۳: ۳۹۹). این برای آن بود که همراهانش آگاهانه برای شهادت بمانند.

در طول راه هم که می‌آمدند، از این‌گونه سخنان فرمودند. به نقل ابو مخنف: حضرت دوست نداشت که همراهیان با او همراه شوند مگر آنکه بدانند به استقبال چه وضعیتی و سرنوشتی می‌روند. حضرت می‌دانست که اگر آینده را برای آنان روشن کند، تنها کسانی همراهی‌اش خواهند کرد که حاضر به مواسات، فداکاری و کشته شدن در کنار او باشند (ابومخنف، ۱۳۸۵: ۱۶۶).

در داستان عاشورا و فضای کربلا، سه دسته افراد حضور دارند:

اول- آنهایی که مثل حضرت عباس^(ع) از ابتدا تا انتها با ولی خدا همراه بودند و از

چشمه‌سار زلال بصیرت بهره بردند.

دوم- آنها که در میانه راه با چشمه معرفت آشنا شدند و به حبیب خدا پیوستند مثل زهیربن قین، وهب نصرانی و حربن یزید ریاحی که نحوه تقریبشان و انتخاب درست و به موقع ایشان، در نوشتاری مستقل قابل بررسی است.

سوم- آنها که از این فرصت تاریخی بهره نبردند و با وجود روشنگری سیدالشهداء^(ع) و با وجود یقین به حقانیت راه، بصیرت لازم برای از دست ندادن این فرصت طلایی را نداشتند مثل طریمّاح بن حکم که به عنوان بحثی جداگانه قابل طرح است.

۳-۴- نمونه‌هایی از بصیرت در حماسه حضرت امام حسین^(ع)

۱- هدف اصلی حماسه‌سازان کربلا بصیرت بخشی بوده؛ لذا در زیارت اربعین آمده است که: «سلام بر ولیّ خدا و حبیبش، سلام بر دوست خدا و حبیبش، سلام بر بنده برگزیده خدا و فرزند برگزیده‌اش، سلام بر حسین مظلوم شهید، سلام بر آن دچار گرفتاری‌ها و کشته اشکها، خدایا من گواهی می‌دهم که حسین ولیّ تو و فرزند ولیّ تو و فرزند برگزیده توست حسینی که به کرامت رسیده، او را به شهادت گرامی داشتی و به خوشبختی اختصاص دادی و به پاکی ولادت برگزیدی و او را آقایی از آقایان و پیشروی از پیشرویان و مدافعی از مدافعان حق قرار دادی و میراث‌های پیامبران را به او عطا فرمودی و او را از میان جانشینان حجّت بر بندگانت قرار دادی و در دعوتش جای عذری باقی نگذاشت و از خیرخواهی دریغ نورزید و جانش را در راه تو بذل کرد، تا بندگانت را از جهالت و سرگردانی گمراهی برهاند، در حالی که بر علیه او به کمک هم برخاستند، کسانی که دنیا مغرورشان کرد و بهره واقعی خود را به فرومایه‌تر و پست‌تر چیز فروختند و آخرتشان را به کمترین بها به گردونه فروش گذاشتند، تکبر کردند و خود را در دامن هوای نفس انداختند، تو را و پیامبرت را به خشم آوردند.»

از این زیارت استفاده می‌شود که امام^(ع) خون قلب خود را هدیه داد تا بندگان بی بصیرت و مردد و بندگانی که دنیا آنها را فریب داده بود و بهره واقعی خود را به امری

فرومایه‌تر و پست‌تر فروختند و آخرتشان را به کمترین بها به گردونه فروش گذاشتند و سرگردان بودند از سرگردانی بیرون آیند.

توضیح: امام حسین^(ع) که در قله بصیرت بود با جامعه‌ای روبرو بود که در آن دین لقلقه زبانها و بازیچه دنیازدگی سیاست بازان شده بود و تردید و تحیر نسبت به مبانی دینی عمومیت یافته و استعمار، عابدان ظاهرین را آنگونه مسخ کرده بود که همواره در یک محور می‌چرخیدند و گامی به پیش نمی‌رفتند. امام حسین^(ع) فرمود: «الذَّيْنُ لَعِقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَايِشُهُمْ» دین بر سر زبان‌های آنها آویزان است که آن را بر محور زندگی خود می‌چرخانند (ابن‌شعبه، ۱۳۸۲: ۲۴۵).

با جامعه‌ای مواجه بود که درد کمرنگ شدن دینداری در آن جامعه احساس می‌شد به حق عمل نمی‌شد از باطل بازداشته نمی‌شد «أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يَنْتَهَى عَنْهُ» (ابن‌شهر آشوب، ۱۳۷۹: ۶۸). آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد.

با جامعه‌ای مواجه بود که زمام دین و حکومت به دست کسی افتاده بود که حتی ظواهر اسلام را نیز رعایت نمی‌کرد؛ حاکمی که فسادش مانند چشمه‌ای که از آن آب گندیده تراوش می‌کند و همه دامنه را پر می‌کند، جامعه اسلامی را پر کرده بود حاکمی که با وجود او به زودی بر اسلام مهر ختم زده می‌شد «عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ» وقتی امت به سرپرستی مثل یزید دچار بشود باید فاتحه اسلام را خواند (مقرم، ۱۳۸۰: ۱۳۳). حاکمی که پیروان او نیز نمی‌توانستند فسادش را بپوشانند؛ لذا وقتی معاویه می‌خواهد برای یزید از زیاد ابن ابیه بیعت بگیرد، زیاد چنین نوشت: مردم چه می‌گویند هرگاه آنها را به بیعت کسی دعوت کنیم که با سگ‌ها و میمون‌ها بازی می‌کند؛ جامه‌های رنگین می‌پوشد و پیوسته شراب می‌نوشد و شب را با ساز و آواز می‌گذراند (یعقوبی، ۱۳۷۹ق: ۲۲۰). امام حسین^(ع) در چنین شرایطی تصمیم گرفت تا در مقابل جاهلیت نو و حزب نفاق بایستد.

آن حضرت در تبیین هدف خویش از این قیام چنین می‌فرماید: « اِنِّي لَمْ أُخْرِجْ أُشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ لَا مُفْسِدًا وَ لَا ظَالِمًا وَ اِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْاِصْلَاحِ فِي اُمَّةٍ جَدَّتْ فِي صُرَيْدٍ اَنْ اَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ اَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اَسْبِرَ بِسِيْرَةِ جَدِّي وَ اَبِي عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ » (مقرم، ۱۳۸۰: ۱۳۹). من برای سرکشی و عداوت و تبهکاری و ستمگری از مدینه خارج نشدم بلکه جز این نیست که برای اصلاح در امت جدم به پا خاستم اکنون من می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و بر روش جدم (رسول الله ^(ص)) و پدرم علی بن ابی‌طالب ^(ع) راه بروم.

امام حسین ^(ع) با بصیرت کامل خویش به مسلمانان همه اعصار نشان داد که هرگاه دستی یا حادثه‌ای، قطار جامعه اسلامی را از خط سیر کمال خارج کرد، تکلیف این است که با چنین حاکمی بیعت نشود، به عبارت دیگر اگر جامعه اسلامی منحرف شد و این انحراف به جایی رسید که حاکمان و علما و گویندگان دین فاسد شوند، قرآن و حقایق را تحریف کنند، خوبیها بد، بدها خوب، منکر معروف و معروف منکر شود، در این زمان تکلیف آن است که به جامعه اسلامی بصیرت داده شود و جامعه از جهالت و سرگردانی رهایی داده شود و به خط صحیحش بازگردانده شود. لذا در این فراز از زیارت اربعین امام حسین ^(ع) می‌خوانیم: « بَدَلْ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ » (طوسی، ۱۳۶۵: ۱۱۳). خدایا [این بنده تو] روحش و خون قلبش را در راه تو نثار کرد تا مردم را از نادانی نجات دهد و از سرگردانی گمراهی برهاند.

این عبارت از زیارت اربعین ابا عبدالله ^(ع) بیانگر فلسفه فداکاری امام حسین ^(ع) است. این عبارت بیان می‌کند که آن حضرت آگاهانه و برای انجام تکلیف، با حاکم ستمگری که بنام دین بر مردم حاکم شده بیعت نکرد و خطرهای و مصیبت‌ها را به جان خرید تا جامعه اسلامی یکبار دیگر بعد از پیامبر اکرم ^(ص) مهندسی فرهنگی گردد و از گمراهی رها و بصیر شود و دُمَل‌های چرکین فساد به تیغ جراحی برداشته شود.

۲- بصیرت عباس ^(ع)؛ از ویژگی‌های ماه هاشمی که در پی خورشید بصیرت حرکت

۱۹۲ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰
می‌کند «وَ الْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا» (شمس/۲) سوگند به ماه وقتی که دنبال خورشید می‌رود بصیرت
است.

در روایاتی که از ائمه علیهم‌السلام در ارتباط با حضرت ابوالفضل^(ع) رسیده، بر خصلت
بصیرت ایشان تأکید شده است. امام صادق^(ع) فرمود: «كَانَ عَمُّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ
صَلَبَ الْإِيمَانِ جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَ أَبْلَى بِلَاءَ حَسَنًا وَ مَضَى شَهِيدًا» عموی ما عباس دارای
بصیرتی نافذ و ایمانی محکم بود. او در رکاب برادر بزرگوارش اباعبدالله با دشمنان پیکار
کرد و خویش را به بلای نیکویی افکند و به خوبی از عهده امتحان الهی برآمد تا شربت
شهادت را نوشید.

دیدگان نافذ عباس پرده‌ها را می‌شکافت و به اعماق حقایق راه می‌یافت. او توانست با
خلاصی خود از حجاب طبیعت مادی به عالی‌ترین مقام بصیرت در دین راه یابد. دامنه
بصیرت، چنان قابلیت در قمر بنی‌هاشم ایجاد کرد که در کربلا پرچم چنین جنگی بر دوش
او نهاده شد (ابوالفرج اصفهانی، ۱۴۱۹ق: ۸۵).

در زیارتنامه حضرت عباس^(ع) در مفاتیح الجنان نیز می‌خوانیم: «وَ أَنْكَ مَضَيْتَ عَلِيَّ
بَصِيرَةً مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ»؛ که شهادت او را از روی بصیرت و براساس اقتدا به
صالحان برشمرده است. نیز می‌خوانیم: خدا را گواه می‌گیرم که تو همان راهی را رفتی که
شهادی بدر و دیگر مجاهدان راه خدا پیمودند؛ و او اولین کسی است که در شب عاشورا
بیعت خویش با مولایش حسین^(ع) را تجدید کرد و عرضه داشت: هرگز تو را ترک
نخواهیم کرد. آیا بعد از تو زنده بمانیم؟ خداوند هرگز چنین روزی را نیاورد! مسلم است
آنچه که انگیزه چنین گفتاری شد، صرف برادری نیست؛ چنان‌که امام صادق^(ع) در زیارت
آن بزرگوار می‌فرماید: «...دُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَ التَّصَدِيقِ وَ الْوَفَاءِ وَ النَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ صَلَّى
اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ الْمُرْسَلِ» (ابن قولویه، ۱۳۵۶: ۲۵۶)؛ شهادت می‌دهم که نسبت به جانشین
رسول اکرم^(ص) در مقام تسلیم بودی، حضرتش را تصدیق نمودی و نسبت به وی با وفا و
خیرخواه بودی.

این فراز از زیارت و تعبیر «برای جانشین پیامبر اکرم (ص) چنان کردی» نشان می‌دهد که آن حضرت (ع) به علت آنکه برادرش امام واجب الطاعه بود، در راهش جانبازی نموده است و این صفتی است که جز صاحبان بصیرت به آن آراسته نیستند.

نمونه دیگری از بصیرت نافذ حضرت عباس (ع) رد امان‌نامه شمر بود. هنگامی که شمر برای جدا ساختن ابوالفضل (ع) و برادرانش از حضرت سیدالشهداء (ع) فریاد زد: «خواهرزادگان من عبدالله، جعفر، عباس کنجایید؟» قمر بنی‌هاشم (ع) و برادرانش ساکت و با کمال ادب چشم به اشاره یار داشتند تا چه حکم فرماید؛ تا آنکه اباعبدالله (ع) فرمود: جوابش را بدهید اگرچه فاسق است. آنگاه بعد از اجازه امام (ع) از خیمه بیرون آمدند و هنگامی که شمر آنها را به گرفتن امان‌نامه بشارت داد، عباس (ع) بر شمر نهیب زد و فرمود: خدا تو و امانت را لعنت کند! آیا ما را امان می‌دهی و فرزند رسول خدا را امانی نباشد؟ آیا به ما فرمان می‌دهی که برادرمان و سرورمان حسین پسر فاطمه را رها کنیم و در اطاعت ملعونین و ملعون زاده‌ها قرار بگیریم؟ (بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۳۹۱)

نمونه دیگری از بصیرت حضرت این بود که: از بلا استقبال می‌کرد لذا در روز عاشورا پس از آنکه شاهد شهادت جوانان اهل بیت (علیهم‌السلام) بود، به برادران خود رو کرد و گفت: پسران مادرم! پیش بتازید، تا شما را ببینم که خالصانه، خدا و رسولش را یاری کرده‌اید. بعد رو به برادرش عبدالله کرد و گفت: پیش برو تا تو را کشته ببینم و نزد خدایت به حساب آورم (مقرم، ۱۳۸۰: ۲۶۶).

قمر بنی‌هاشم که وجود او و شمشیر آخته‌اش و پرچم در اهتزازش مایه آرامش دل خاندان حسین (ع) است، در مقابل خود، آل الله را می‌بیند که به خون غلطیده‌اند و اهل حرم را که از عطش خویش خبر می‌دهند و غربت و تنهایی حسین (ع) در میان موج دشمنان. سینه عباس (ع) تنگ شده، طاقت از دست داد و برای طلب اذن میدان به سوی برادر شتافت و لحظاتی بعد، عباس (ع) به امر برادرش حسین (ع) برای طلب آب روانه شد. ابوالفضل جوان (ابن‌عنه، ۱۴۱۷ق: ۳۵۶) در هوای گرم صحرای نینوا پس از جنگی خسته‌کننده با

انبوه سپاه دشمن، وارد شریعه فرات شد و سردی آب را با دستانش حس کرد. داغی خورشید، زره آهنین، خستگی و گرمای نبرد، لب‌های تشنه و اینک، آب خنک. منطقی آن است تا از این آب بنوشد یا لاقلاً خنکای آن را با صورت خویش آشنا کند تا جان دوباره برای نبرد بیابد؛ اما دل نورانی‌اش، عطش امام حسین^(ع) و لب‌های خشکیده کودکان حرم را به یاد آورد و آب ننوشید. مشک را پر از آب کرد و روانه شد (مقرم، ۱۳۸۰: ۲۶۸)؛ باور هوشمندانه قمربنی هاشم است که آرامش را بر جان او چیره کرده است (نوری، ۱۴۰۸ق: ۱۷۵)؛ پس آنگاه با اطمینان رجزی خواند که نشان از وفا و ایثارگری ناشی از بصیرت او دارد؛ پیغامی برای همه عالم که عباس^(ع) این چنین از خورشید تابان امامت، نورانیت گرفته است (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۱/ ۱۹۴).

ای نفس (ابوالفضل)! بعد از حسین خوار باشی. نمی‌خواهم که بعد از حسین زنده بمانی؛ این حسین است که دل از حیات شسته (و با لب تشنه ایستاده) و تو آب سرد بیاشامی؛ به خدا قسم این شیوه دین من نیست.

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُوْنِي هَذَا الْحُسَيْنُ وَارِدُ الْمُنُونِ
وَبَعْدَهُ لَا كُنْتَ إِنْ تَكُونِي وَ تَشْرَبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ
تَاللَّهِ مَا هَذَا فِعَالٌ دِينِي (مقرم، ۱۳۸۰: ۲۶۸)

۳- بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ هَمْدَانِي مِشْرَقِي؛ بُرَيْرُ بْنُ خُضَيْرٍ، مردی زاهد و عابد و از بزرگان و قاریان مسجد کوفه و مفسری پرهیزگار بود؛ او از بزرگان و اشراف قبیله همدان و ساکن شهر کوفه به شمار می‌آمد.

در مسجد کوفه به تدریس قرآن اشتغال داشت. وی از شیعیان و ارادتمندان خاص اهل بیت پیامبر^(ص) و از تابعین، و یاران امیرالمؤمنین و از یاران امام حسین^(ع) و از شهدای کربلا است.

بریر وقتی خبر حرکت امام حسین^(ع) از مدینه به مکه آگاه شد، از کوفه به سوی مکه حرکت کرد تا این که سرانجام موفق شد در مکه به جمع اصحاب و یاران امام^(ع) بپیوندد و ایشان را از مکه تا کربلا همراهی نماید.

روایت شده که پس از ورود کاروان امام حسین^(ع) و یارانش به کربلا در دومین روز از ماه محرم الحرام سال شصت هجری، آن حضرت^(ع) خطبه‌ای ایراد فرمودند. پس از ایراد این خطبه، یاران امام^(ع) به پا خاستند و هر یک از آنان سخنانی را به زبان راندند و با مولای خویش تجدید بیعت کردند. از جمله کسانی که پس از سخنان امام^(ع) به پا خاست و سخنانی را ایراد نمود بریر بود.

بریر پس از زهیر از جای برخاست و خطاب به اباعبدالله الحسین^(ع) گفت: «یا بن رسول الله^(ص)! لقد من الله بک علینا ان نقاتل بین یدیک، تقطع فیک اعضائنا، ثم ینکون جدک شفیعنا یوم القیامه!»؛ ای پسر رسول خدا^(ص)! خداوند به واسطه وجود شریفتان بر ما منت نهاده است، بدرستی که ما در رکاب شما نبرد می‌کنیم، تا آن‌جا که در راه [دفاع از] شما اعضای بدنمان تکه‌تکه شود. پس جد شما [بواسطه این عمل] در روز قیامت شفیع ما خواهد شد (امین، ۱۴۰۳ق: ۵۶۱).

در شب عاشورا، امام حسین^(ع) اصحاب و یاران خود را جمع کرد و به آنان فرمود: بدانید که من گمان یاری از این مردم [کوفه] را ندارم. من بیعتم را از شما برداشتم، شما آزادید به هر جا که می‌خواهید بروید این شب که شما را گرفته است برای شما فرصتی خواهد بود تا آن را شتر خویش قرار داده و به هر سو که می‌خواهید بروید!

پس از سخنان امام^(ع) هر یک از یاران برخاستند و بر حمایت از اباعبدالله الحسین^(ع) تأکید ورزیده، با امام خویش تجدید پیمان نمودند. پس از پایان جلسه، بریر از حضرت^(ع) اجازه خواست تا برود و عمر بن سعد را موعظه کند، امام^(ع) پذیرفت.

آن‌گاه بریر نزد عمر بن سعد رفت و به چادرش وارد شد و بدون آن که سلام کند، نشست. عمر خشمگین شد و گفت: «ای برادر همدانی چه چیز تو را از سلام کردن بر من باز داشت؟ آیا مسلمان نیستم و خدا و رسولش را نمی‌شناسم و به حق گواهی نمی‌دهم؟»
بریر گفت: اگر آن‌طور که تو می‌گویی خدا و پیغمبرشناس بودی، تصمیم به کشتن خاندان پیامبر^(ص) نمی‌گرفتی، وانگهی این فرات زلال است که امواجش مانند شکم مار در

هم می‌پیچد و حیوانات عراق از آن می‌نوشند؛ اما حسین بن علی^(ع) - و برادران و زنان و خاندانش - از تشنگی می‌میرند. تو آنان را از نوشیدن آب فرات مانع گشته‌ای و فکر می‌کنی که خدا و رسول^(ص) او را می‌شناسی؟

عمر سعد اندکی سر به زیر انداخت و آنگاه سرش را بلند کرد و گفت: «ای بریر به خدا قسم یقین دارم که هر کس با آنان بجنگد و حقشان را غصب کند ناگزیر در آتش است؛ ولی‌ای بریر آیا از من می‌خواهی که ولایت ری را واگذارم که به دیگری برسد؟ به خدا سوگند نفس من چنین چیزی را نمی‌پذیرد.

آن‌گاه گفت: «عبدالله به جای قوم خویش مرا به اجرای نقشه‌ای فرا خواند که اینک در پی انجام آنم. به خدا سوگند، می‌دانم و سرگردانم و میان دو خطر خویش اندیشناکم آیا ملک ری را رها کنم، در حالی که آرزوی من است یا آن که گناه قتل حسین^(ع) را به گردن گیرم؟ در کشتن حسین^(ع) آتشی است که جلوگیری از آن ممکن نیست و ملک ری نور چشم من است.

پس بریر نزد امام^(ع) بازگشت و گفت: «ای فرزند رسول خدا^(ص) عمر بن سعد در برابر ملک ری به کشتن تو رضایت داده است».

ضحاک بن عبدالله مشرقی نقل کرده که: «در شب عاشورا حسین^(ع) و یارانش تمام شب را بیدار بودند و به مناجات با خداوند برخاسته نماز می‌خواندند و آمرزش می‌طلبیدند.

امام حسین^(ع) قرآن می‌خواند تا این که به این آیه رسید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ نَمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ مَا كَانَ لِلَّهِ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ»؛ و البته نباید کسانی که کافر شده‌اند تصور کنند اینکه به ایشان مهلت می‌دهیم برای آنان نیکوست؛ ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند، و [آنگاه] عذابی خفت‌آور خواهند داشت. خدا بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، واگذارد، تا آنکه پلید را از پاک جدا کند (آل عمران / ۱۷۸-۱۷۹).

۳-۵- انواع بصیرت

سالک به ۴ تا بصیرت نیازمند است: (۱) بصیرت اعتقادی (۲) اخلاقی (۳) اجتماعی (۴) سیاسی.

اول- بصیرت اعتقادی: بصیرت اعتقادی آن است که اعتقادات و بینش سالک توأم با آگاهی و درک باشد، عبارت دیگر باورهای او باید درست باشد و بهترین طریق برای بصیرت اعتقادی مطالعه و همنشینی با اندیشمندان است «جاور العلما تستبصر» (غررالاحکم، ۱۴۱۰ق: ج ۳/۳۸۷)؛ با عالم نشست و درخواست کنید تا بصیرت پیدا کنید.

دوم- بصیرت اخلاقی: بصیرت اخلاقی آن است که انسان به عیوب خود و دیگران آگاه شود «ابصرا الناس من ابصر علی عیوبه و اقلع عن ذنوبه» (همان: ج ۲/۴۱۰)؛ بصیرترین مردم کسی است که عیب‌های خودش را بشناسد، یعنی بداند چه عیبی اخلاقی دارد؟ عبارت دیگر بیناترین مردم کسی است که عیب‌های خود را ببیند و از گناهان خویش دست شوید؛ یعنی بداند چه عیبی دارد؟ و آن را برطرف سازد بداند چه کسی حسود است؟ چه کسی بدبینی دارد؟ چه کسی دروغ می‌گوید؟ چه کسی کینه دارد؟ چه کسی اسیر شهوات است؟ چه کسی عصبانی است؟ چه کسی حریص است؟ چه کسی دنیا دوست است؟ چه کسی حيله‌گر است؟ چه کسی خدعه‌گر است؟ و چگونه می‌توان نفس را از ارتکاب این عیب‌ها پاک نماید.

برای نیل به مقام رفیع بصیرت اخلاقی باید به بازسازی و اصلاح نفس خویش پرداخت.

مجاهده با هوای نفسانی و تهذیب روح از زنگارهای گناه، و شفاف ساختن آینه دل به نور توحید، تنها صراط مستقیمی است که «حجاب دیدگان دل» را می‌گشاید و آدمی را در معرض الهامات غیبی و مقام کشف و شهود قرار می‌دهد. خصوصاً یاد خدا اعم از زبانی، قلبی و عملی، موجب بصیرت می‌گردد. امیرالمؤمنین (ع) می‌فرماید: «مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ اسْتَبْصَرَ» (همان: ج ۵/۱۶۶)؛ هر کسی به یاد خدا باشد، بینایی و بصیرت یابد.

سوم- بصیرت اجتماعی: بصیرت اجتماعی آن است که سالک موقعیت خود را با هر چیزی به درستی بسنجد و ارزیابی کند و بداند چه می‌خواهد، و هدفش چیست و با چه وسیله و ابزاری باید به این هدف برسد، عبارت دیگر بصیرت در هدف، بصیرت در وسیله، بصیرت در شناخت دشمن، بصیرت در شناخت موانع راه بصیرت، بصیرت در شناخت راه‌های جلوگیری از این موانع و برداشتن این موانع بصیرت اجتماعی و گاهی سیاسی است پس بصیرت اجتماعی؛ یعنی اینکه بدانید چه می‌خواهید تا بدانید چه باید با خودتان داشته باشید.

برخی در مسائل اجتماعی دچار اشکال هستند. عثمان بن مظعون صحابه جلیل‌القدر صحابه‌ای که اینقدر متدین است وقتی که پیغمبر^(ص) رقیه دختر خودش را در بقیع به خاک سپرد دعا کرد خدایا این دختر من را به صحابه جلیل‌القدر عثمان بن مظعون ملحق کن با او محشورش کن. ولی دچار اشکال و اشتباه اجتماعی شده و آن اشتباه این بود که فکر می‌کند آدم باید از مردم دوری کند تا دین داشته باشد. لذا زن و بچه را رها کرده بود و رفته بود یک گوشه عبادت بکند این هنر نیست اسلام می‌گوید در جامعه و بین مردم باشی لذا پیامبر او را از این منع نمود.

چهارم- بصیرت سیاسی: بصیرت سیاسی آن است که در مسائل سیاسی بصیر باشیم؛ یعنی سیاست‌ها را بشناسیم، سیاسیون را بشناسیم و فریب انسانهای لابس، یعنی کسانی که لباس حقیقت پوشیدند را نخوریم. گاهی غبار آلودگی فتنه چنان بالا می‌گیرد که حتی مردم حَقِّجو هم اگر محور و معیار تشخیص نداشته باشند، منحرف می‌گردند. در عرصه‌ای که گمراه‌کنندگان، باطل را در لباس حقیقت و به صورت ناخالص و ممزوج با حق عرضه می‌کنند گاه حق برای طرفداران حق هم مشتبه می‌گردد، و در این صورت تنها راه رهایی به بیان امام علی^(ع): **وَ لَکِنْ یُوْخَذُ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ وَ مِنْ هَذَا ضِغْثٌ فِیْمَزَجَانِ فِیجِیْتَانِ مَعَا فَهِنَّ لَکِ اسْتَحْوَذَ الشَّیْطَانُ عَلَیْ اَوْلِیَائِهِ** اما شیطان قسمتی از حق را با قسمتی از باطل می‌گیرد و با هم در می‌آمیزد تا در هم عرضه شود و به این ترتیب شیطان بر دوستانش مسلط گردد. (نهج‌البلاغه / خطبه ۵۰: ۸۸).

راه این بصیرت خردورزی و دل نبستن به دنیا است چون انسان خردمند هر خبر یا مطلبی را می شنود، فوراً نمی پذیرد، بلکه پیرامون آن می اندیشد و آن را از صافی عقل و اندیشه خود همچین انسان زاهد و انسانی که دلبسته به دنیا نیست فریب نمی خورد لذا علی^(ع) می فرماید: آینده نگری و به کارگیری خرد در فرجام امور باعث بصیرت و بینایی می گردد. (غررالحکم، ۱۴۱۰ق: ج ۳/۳۸۷). همچین می فرماید: زهد و عدم دلبستگی به دنیا، از اموری است که باعث بصیرت می گردد (همان).

۳-۶- ویژگی های اهل بصیرت

اهل بصیرت ویژگی هایی دارند که به اختصار، به برخی از آنها اشاره می شود:

الف- حق محوری: حضرت علی اکبر^(ع) نه فقط در رکاب پدر بلکه بر مدار حقیقت نورانی امام می گردد. بعد از آنکه اباعبدالله^(ع) در عالم رؤیا از شهادت خویش مطلع شد، آیه: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را خواند. علی اکبر^(ع) سبب استرجاع را پرسید و حضرت^(ع) رؤیای خویش را نقل فرمود. عکس العمل علی اکبر^(ع) درس آموز است. وی پرسید: آیا ما برحق نیستیم؟ چرا، سوگند به خدا که بازگشت بندگان به سوی اوست، ما بر حقیقیم. پس ما باکی نداریم که در راه حق جان بسپاریم.

ب- شهادت طلبی و حرکت در راه خداست: قاسم فرزند امام حسن^(ع) در شب عاشورا شهادت را از غسل شیرین تر می داند. نوجوانی چون تکه ای از ماه، که برای کسب اذن میدان بر (قمی، ۱۳۷۹: ۲۰۸) (راوی می گوید: نوجوانی وارد میدان شد که صورتش چون پاره ای از ماه (نورانی و زیبا) بود) (ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۱۱۵) دست و بازوی عمومی خویش بوسه می زند. خداوند، قلب او را به سبب ایمان چنان نورانی کرد که آرزویی جز شهادت ندارد (قمی، ۱۳۷۹: ۲۹۲).

ج- صبوری: صاحبان بصیرت ناب در صبوری هم زبانزد خواهند بود؛ چنانکه حضرت زینب^(س) پس از مصائب کربلا و در حال اسارت در مقابل ابن زیاد فاجر، محکم و استوار ایستاد و فرمود: «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً؛ مَنْ (در کربلا) جز زیبایی ندیدم» (ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۱۶۰).

۲۰۰ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰

د- دیدگاه متفاوت: اهل بصیرت بلا را نشانه لطف الهی و سبب پاکی روح می‌دانند. امام عارفین علی^(ع) فرمود: «هُوَ الَّذِي... تَسَعَتْ رَحْمَتُهُ لِأَوْلِيَائِهِ فِي شِدَّةِ نِقْمَتِهِ؛ او خدایی است که... رحمتش نسبت به دوستانش در شدت بلا ظاهر می‌شود» (نهج البلاغه/ خطبه ۹۰: ۱۲۳).

اعتقاد به اینکه خداوند هرگاه بنده‌ای را دوست داشته باشد او را غرق در بلا می‌کند نشانه وصول به مقام بصیرت است (إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا عَتَبَهُ بِالْبَلَاءِ عِتَابًا) (کلینی، ۱۴۰۷ق: ج ۲/۲۵۳).

ه- تسلیم و رضا: انسان با بصیرت در برابر اراده الهی تسلیم است و هیچ اعتراضی نسبت به آنچه بر او می‌رود ندارد؛ عملکرد زینب^(س) در واقعه عاشورا و حوادث بعد از آن، نشانه تسلیم و رضای وی در برابر اراده الهی و برخاسته از بصیرت اوست. حضرت زینب^(س) آخرین سفارش برادرش سیدالشهداء^(ع) را به جان می‌گیرد که فرمود: «إِسْتَعِدُّوا لِلْبَلَاءِ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ... يَعْوِضُكُمْ عَنْ هَذِهِ الْبَلِيَّةِ أَنْوَاعَ النُّعْمِ وَ الْكَرَامَةِ فَلَا تَشْكُوا (مقدم، ۱۳۸۰: ۲۷۶)؛ خود را برای بلا آماده کنید و بدانید که خدا... در عوض به شما انواع نعمت‌ها و کرامت‌ها را ارزانی می‌کند پس شیکوه نکنید»

زینب^(س) هنگامی که کنار بدن مطهر برادر خویش - سیدالشهداء - قرار گرفت، دست‌های خود را زیر بدن بی‌سر برادر انداخت و به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت: «إِلَهِي! تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ» (همان، ۳۰۷).

و- آینده نگر و تفکر: از ویژگی‌های انسان بصیر آینده‌نگری و تفکر است امیرالمؤمنین علی^(ع) فرمود: «الْمُؤْمِنُونَ هُمُ الَّذِينَ عَرَفُوا مَا أَمَانَهُمْ؛ انسانهای مؤمن کسانی هستند که آنچه پیش رو دارند را بشناسند» (مجلسی، ۱۳۶۸: ح ۲۵/۹۰)؛ حضرت علی^(ع) فرمود: «رَأْسُ الْإِسْتِبْصَارِ الْفِكْرَةُ؛ اولین قدم در راه رسیدن به بصیرت، تفکر است» (غررالحکم، ۱۴۱۰ق: ۵۷).

انسان بصیر با عقلش در ارتباط با شنیده می‌اندیشد تا بتواند از دل حادثه‌ها و تجربه‌های آمیخته با ریب و ظن، با بصیرت سربرآورد و به پرتگاه نیفتد امام علی^(ع) فرمود: «فَإِنَّمَا

الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَ نَظَرَ فَأَبْصَرَ وَ اتَّفَعَ بِالْعَبْرِ ثُمَّ سَلَكَ جَدَدًا وَاضِحًا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي؛ انسان بصیر کسی است که بشنود و سپس بیاندیشد. نگاه کند و ببیند. از عبرت‌ها بهره گیرد؛ آنگاه راه‌های روشنی را ببیند و بدین ترتیب است که از افتادن در پرتگاه‌ها دوری کند» (نهج البلاغه/ خطبه ۱۵۳: ۲۱۳).

ز- از انسان بصیر در فتنه‌ها سوء استفاده نمی‌شود: انسانی که دارای بصیرت و بینش دینی است با درایت و دید وسیعی که نسبت به امور پیدا کرده، در معرکه‌های فتنه همانند شتر بچه‌ای عمل می‌کند که نه بار می‌کشد و نه شیر می‌دهد امیرالمؤمنین علی^(ع) می‌فرماید: «كُنْ فِي الْفِتْنَةِ كَابْنِ اللَّبُونِ لَا ظَهْرٌ فَيَرْكَبُ وَلَا ضَرْعٌ فَيَحْلَبُ؛ در فتنه همانند بچه شتر باش که نه کوهانی دارد که سواری بدهد و نه شیری دارد که دوشیده شود» (همان/ حکمت ۱: ۴۶۹) ولی کسی که صاحب بصیرت و درایت کافی در درک مسائل نباشد در دو راهی‌های زندگی که دو راهی‌های سعادت و شقاوتند، خواهد ماند.

در فتنه چنان باش که بارت ننهند و ز دست و زبان استعانت نبرند
زین آتش تند درحذر باش و بهوش تا مدعیان رند جانست نخرند

انتخاب آگاهانه شهدای کربلاست که ناشی از بصیرت و دینداری است. آنها می‌دانستند که برای چه آمده‌اند و می‌فهمیدند که به کجا می‌روند و لذا برای رسیدن به مقام شهادت از یکدیگر سبقت می‌گرفتند (ابن طاووس، ۱۳۴۸: ۱۱۲).

۳-۷- یاران بی‌بصیرت در حرکت امام حسین^(ع)

همواره انسان‌های بی‌بصیرتی هستند که به قضایا به دید سطحی و منفعت‌گرایانه می‌نگرند. در وقایع کربلا خیلی از افراد- چون دید کاسب‌کارانه داشته و بصیرت کافی نداشتند- خود را از جرگه یاران سرور و سالار شهیدان بیرون کشیدند، و بعداً هم خیلی از این کار خود پشیمان شده (توایین) و در پی جبران بی‌بصیرتی خود آمدند، اینها امام خویش را دیدند اما در حقیقت ندیدند (نشناختند) «تَرَاهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لَا يُبْصِرُونَ (اعراف/۱۹۸)؛ آنان را می‌بینی که به سوی تو (پیامبر) می‌نگرند در حالی که نمی‌بینند».

۴- نتیجه گیری

نتایجی از این مقاله گرفته می شود که عبارتند از:

(۱) عرفان در واقع رسیدن به نور حق و دست شستن از خویش و فنای در ذات احدیت است. امام حسین^(ع) در مناجات شعبانیه می فرماید: معبودا مرا به نور گران قدر خویش برسان تا نسبت به تو عارف گردم.

(۲) یکی از منازل عرفانی بصیرت است. بصیرت در اصطلاح حکما و عرفا روشن بینی و نیروی نهایی و قوه ای قلبی است که در شناخت حقایق تا عمق وجود و باطن انسان رسوخ می کند. به عبارت دیگر بصیرت نیروی باطنی است که به نور حضرت حق روشن گردیده و از پرتو آن صاحب بصیرت، حقایق و بواطن اشیا را درمی یابد.

(۳) اهل بهشت از دیدگاه ابن عربی چهار گروه اند: (۱) انبیا؛ (۲) اولیا؛ یعنی کسانی که از روی بصیرت تابع انبیا هستند. (۳) مومنین؛ کسانی که انبیا را تصدیق می کنند. (۴) عالمان به حق؛ از طریق دلایل عقلی.

(۴) بصیرت در کربلا از ویژگی های بارز شهیدان کربلا و برخوردارانی از صفت بصیرت است. حماسه آفرینان عاشورا بی هدف و کورکورانه به کربلا نیامده، بلکه آنان اهل بصیرت بوده اند، این بصیرت هم از جنبه شناخت دشمن بوده و هم نسبت به حقانیت و درستی راه رهبرشان و به اینکه وظیفه آنها یاری امام است و فرجام این کار چه خواهد بود.

(۵) نمونه هایی از بصیرت در حماسه امام حسین^(ع) عبارتند از: بصیرت برادر امام حسین^(ع) آقا ابوالفضل؛ که از ابتدا تا انتها با ولی خدا همراه بوده اند و از چشمه سار زلال بصیرت بهره مند گردیدند و برخی نیز در میانه راه به حبیب خدا پیوستند و از نور بصیرت بهره مند گشتند.

(۶) عده ای نیز بعد از حادثه کربلا به حقانیت راه امام آگاه شده و بصیرت راه امام را پیدا کرده اند و به خونخواهی امام قیام کردند.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه.
- مفاتیح الجنان.
- ابن شعبه، حسن بن علی. (۱۳۸۲). تحف العقول. قم: آل علی (ع).
- ابن شهر آشوب. (۱۳۷۹). مناقب آل ابی طالب، قم: علامه.
- ابن طاووس، علی بن موسی. (۱۳۴۸). اللهوف علی قتلی الطفوف. تهران: جهان.
- ابن قولویه، جعفر بن محمد. (۱۳۵۶). کامل الزیارات. نجف اشرف: المطبعة المباركة المرتضویة.
- ابن عربی، محیی الدین. (۱۳۹۶). الفتوحات المکیة فی معرفة اسرار المالکیة و المالکیة. چاپ دوم. تهران: مولی.
- ابن عنبة، احمد بن علی. (۱۴۱۷ق). عمدة الطالب فی أنساب آل ابی طالب. قم: مؤسسه أنصاریان للطباعة و النشر. ابن منظور، محمد بن مكرم. (۱۳۷۵). لسان العرب. جلد چهارم. بیروت: دارصادر: داربیروت.
- ابوالفرج اصفهانی، علی بن حسین. (۱۴۱۹ق). مقاتل الطالبیین. چاپ سوم. بیروت: مؤسسه الأعلمی للمطبوعات.
- ابومخنف، لوط بن یحیی. (۱۳۸۵). وقعه الطف. قم: مجمع جهانی اهل بیت (ع).
- آمدی، عبدالواحد بن محمد. (۱۴۱۰). غرر الحکم و درر الکلم. قم: دارالکتاب الإسلامی.
- امین، سید محسن. (۱۴۰۳ق). أعیان الشیعة. جلد سوم. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- انصاری، عبدالله بن محمد. (۱۳۷۹). شرح منازل السائرین. شرح: عبد الرزاق کاشی. تهران: الزهرا (س).
- باقر العلوم، معهد. (۱۳۷۳). موسوعة کلمات الامام الحسین (ع). قم: دار المعروف.
- بلاذری، احمد بن یحیی. (۱۴۱۷ق). أنساب الأشراف. جلد سوم. بیروت: دارالمعارف.

- ۲۰۴ ————— عرفانیات در ادب فارسی / سال دوازدهم، شماره ۴۸، پاییز ۱۴۰۰
- حسینی آملی، سیدرکن‌الدین حیدر بن علی بن حیدر. (۱۳۶۷). جامع الاسرار و منبع الانوار. تهران: مرکز انتشارات علمی و فرهنگی.
 - جامی، عبدالرحمن بن احمد. (۱۳۷۰). نقد النصوص فی شرح نقش‌الفصوص. تهران: وزارت فرهنگ و آموزش عالی.
 - جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۹۷). صورت و سیرت انسان در قرآن. جلد ۱۴. قم: اسراء.
 - جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۷۲). عرفان و حماسه. به نقل از نمط نهم اشارات و تنبیهات. تهران: رجاء.
 - دهخدا، علی‌اکبر. (۱۳۷۷). لغت نامه دهخدا. جلد دهم. چاپ دوم. تهران: دانشگاه تهران.
 - زرین‌کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۷). ارزش میراث صوفیه. تهران: امیر کبیر.
 - شاه‌نعمت‌الله‌ولی، سید نورالدین. (۱۳۵۷). رساله‌های حضرت سید نورالدین شاه نعمت‌الله‌ولی قدس سره. جلد سوم. تهران: خانقاه نعمت‌اللهی.
 - طبری، ابوجعفر محمد بن جریر بن یزید. (۱۳۸۷). تاریخ طبری. جلد پنجم. بیروت: روائع التراث العربی.
 - عبدالرزاق القاشانی، کمال‌الدین. (۱۳۷۰). اصطلاحات الصوفیة. جلد اول. قم: بیدار.
 - قمی، عباس. (۱۳۷۹). نفس المهموم فی مصیبه سیدنا الحسین المظلوم. قم: المکتبه الحیدریه.
 - قیصری، داود بن محمود. (۱۳۹۳). رسائل قیصری: التوحید و النبوه و الولاية. ترجمه حیدر شجاعی. تهران: مولی.
 - کلینی، محمد بن یعقوب. (۱۴۰۷ق). الکافی. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
 - گوهرین، صادق. (۱۳۸۸). شرح اصطلاحات تصوف. جلد دوم. تهران: زوار.
 - لاهیجی، محمد بن یحیی. (۱۳۸۱). مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن‌راز. جلد اول. تهران: نشر علم.
 - طوسی، محمد بن حسن. (۱۳۶۵). تهذیب الأحکام. جلد ششم. تهران: دارالکتب الإسلامیه.

- متقی، علی بن حسام‌الدین. (۱۳۷۸). کنز العمال فی سنن الأقوال و الأفعال. بیروت: دارالکتب العلمیة.
- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد. (۱۳۷۸). مثنوی معنوی. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مجلسی، محمدباقر بن محمدتقی. (۱۳۶۸). بحار الأنوار. جلد ۷۵. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- سازمان تبلیغات اسلامی. (۱۳۷۳). موسوعه کلمات الامام الحسین علیه‌السلام. قم: معروف.
- مقرر، عبدالرزاق. (۱۳۸۰). مقتل الحسین. بیروت: مؤسسه الخرسان للمطبوعات.
- نوری، حسین بن محمدتقی. (۱۴۰۸ق). مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل. جلد ۱۱. بیروت: مؤسس آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث.
- یعقوبی، احمد بن اسحاق. (۱۳۷۹ق). تاریخ یعقوبی. جلد دوم. بیروت: دار صادر.

References

- The Holy Quran.
- Nahj al-Balagha.
- Mufatih al-Jannan.
- Abolfaraj Esfahani, Ali bin Hossein. (1419 AH). Fighter of the Taliban. Third edition. Beirut: Al-Alami Publishing House.
- Abdul Razzaq Al Qashani, Kamaluddin. (1370). Sufi terms. first volume. Qom: Wake up.
- Abu Mokhnaf, Lot bin Yahya. (1385). The grace Qom: World Assembly of Ahl al-Bayt (AS).
- Ansari, Abdullah bin Muhammad. (1379). Description of Al-Saareen houses. Description: Abdul Razzaq Kashi. Tehran: Al-Zahra (S).
- Amin, Seyyed Mohsen. (1403 AH). Shiite nobles. Volume III. Beirut: Dar al-Taarif for Press.
- Belazari, Ahmed bin Yahya. (1417 AH). Ansaab al-Ashraf Volume III. Beirut: Dar al-Maarif.
- Baqer Uloom, Institute. (1373). The encyclopedia of the words of Imam al-Hussein (a.s.). Qom: Dar al-Ma'roof

- Come, Abdul Wahid bin Muhammad. (1410). Gharr al-Hakm and Darr al-Kalam. Qom: Islamic Library.
- Dekhoda, Ali Akbar. (1377). Dekhoda dictionary. The tenth volume second edition. Tehran: University of Tehran.
- Goharin, Sadiq. (1388). Explanation of Sufism terms. The second volume. Tehran: Zovar.
- Hosseini Amoli, Seyyed Ruknuddin Haydar bin Ali bin Haydar. (1367). Jame al-Asrar and Source of Al-Anwar. Tehran: Center for Scientific and Cultural Publications.
- Ibn Shuba, Hasan bin Ali. (1382). gift of wisdom Qom: Al Ali (a.s.).
- Ibn Shahrashob. (1379). Manaqib Al Abi Talib, Qom: Allameh.
- Ibn Tawoos, Ali Ibn Musa. (1348). Allahouf Ali Qatali Al-Tofouf. Tehran: Jahan.
- Ibn Qolwieh, Jafar bin Muhammad. (1356). Complete visits. Najaf Ashraf: Al-Mattaba Al-Mubaraka al-Mortazawiyah.
- Ibn Arabi, Muhyiddin. (2016). Al-Maliki's breakthroughs in learning the secrets of Maliki and al-Maliki. second edition. Tehran: Molly.
- Ibn Anba, Ahmad Ibn Ali. (1417 AH). Imaada Talib in Ansab Al Abi Talib. Qom: Ansarian Printing and Publishing Establishment. Ibn Manzoor, Mohammad Bin Makram. (1375). Arabic language The fourth volume. Beirut: Dar Sader: Dar Beirut.
- Islamic Propaganda Organization. (1373). Encyclopaedia of the words of Imam al-Hussein (peace be upon him). Qom: Famous.
- Jami, Abdul Rahman bin Ahmad. (1370). Criticism of the texts in the description of Naqsh Al-Fusus. Tehran: Ministry of Culture and Higher Education.
- Javadi Amoli, Abdullah. (1372). Mysticism and epic. Quoting from the ninth pattern of warnings and punishments. Tehran: Please.
- Javadi Amoli, Abdullah. (2017). The face and character of man in the Qur'an. Volume 14. Qom: Isra.
- Kayseri, Daudben Mahmoud. (2013). Qaisari's Epistles: Al-Tawheed, Al-Nabwah, and Al-Walayeh. Translated by Haider Shujaei. Tehran: Molly.
- Kilini, Muhammad bin Yaqub. (1407 AH). Al-Kafi Tehran: Islamic Library.
- Lahiji, Muhammad bin Yahya. (1381). Mofatih al-Ijaz in the description of Golshan Raz. first volume. Tehran: Science.
- Motaghi, Ali bin Hosamuddin. (1378). Kanz al-Amal in the traditions of sayings and actions. Beirut: Dar al-Kitb al-Elamiya.
- Molavi, Jalaluddin Mohammad bin Mohammad. (1378). Spiritual alternative. Tehran: Scientific and Cultural Publishing Company.

- Majlesi, Mohammad Baqir bin Mohammad Taqi. (1368). Bihar Anwar Volume 75. Beirut: Dar Ihya al-Tarath al-Arabi.
- Muqram, Abdul Razzaq. (1380). The death of al-Hussein. Beirut: Al-Khorsan Publishing House.
- Nouri, Hossein bin Mohammad Taghi. (1408 AH). Mustardak al-Wasail and Mustabt al-Masal. Volume 11. Beirut: The founder of Al-Al-Bayt, peace be upon him, for the revival of heritage.
- Qomi, Abbas. (1379). Nafs al-Mahmoom in the calamity of Sayyidna al-Hussein al-Mazloun. Qom: al-Maktaba al-Haydriya.
- Shah Nematullah Wali, Seyyed Nuruddin. (1357). Treatises of Hazrat Seyyed Nuruddin Shah Nematullah Wali Quds Sar. Volume III. Tehran: Nematollahi Monastery. Tabari, Abu Jaafar Muhammad bin Jarir bin Yazid. (1387). Tabari. The fifth volume. Beirut: Traditions of Arab Heritage.
- Tusi, Muhammad bin Hassan. (1365). Refinement of rulings. The sixth volume. Tehran: Dar al-Katb al-Islamiyyah.
- Yaqoubi, Ahmed bin Ishaq. (1379 AH). Yacoubi history. The second volume. Beirut: Dar Sader.
- Zarinkoub, Abdul Hossein. (1377). The value of Sophia's heritage. Tehran: Amir Kabir.